

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

تحقیق حضرت استاد در اصل اولی در تعارض

ما تمام ادله‌ای که برای رد تخییر در کلمات ذکر شد را تتبع کردیم و این ادله را مورد اشکال قرار دادیم و دلیل روشن و صحیح بر بطلان تخییر پیدا نکردیم. در اصل اولی تمام اهل سنت قائل به تساقط هستند و در علمای امامیه اکثراً یا قائل به تساقط هستند و یا می‌گویند اگر احتیاط ممکن است مکلف باید احتیاط کند.

طبق صناعت علمی، روی مبنای طریقت و طبق بنای عقلا گفتیم اگر دو طریق با هم تعارض کردند یقیناً عقل و عقلا قائل به تساقطاند برای اینکه هر کدام نفی طریقت دیگری را می‌کند و هیچ کدام نمی‌تواند برای انسان طریق باشد. طبق این مبنا محلی برای قدر متیقن‌گیری هم وجود ندارد چون محلی برای شک وجود ندارد.

اما اگر اطلاق ادله لفظیه حجیت را به میدان آوردیم شامل هر دو می‌شود. در صورت تنافی، عقل می‌گوید به مقداری که تنافی برطرف شود در ادله تصرف کن؛ یعنی اطلاق هر کدام را یا به عدم حجیت دیگری و یا به عدم التزام به دیگری و یا به التزام به خودش (به نحوی که محذوری پیش نیاید) تقیید بزنیم.

در جایی که حجیت مقید به عدم حجیت دیگری باشد، لازم می‌آید حجیت هر کدام مؤثر در عدم حجیت دیگری شود و این مطلب مسلم باطل است چون منجر به تمانع در حجیت می‌شود یعنی این مانع از حجیت آن و آن هم مانع از حجیت این است.

در جایی که حجیت مقید به ترك الآخر باشد، در صورت ترك هر دو لازم می‌آید هر دو حجت باشند یعنی اصل تنافی باقی می‌ماند و طبق این بیان لازم است که مولا ما را مکلف به متناقضین، متناقضین و یا متضادین کند.

در جایی که حجیت مقید به التزام به خودش باشد، در صورت ترك هر دو لازم می‌آید هیچ کدام حجت نباشد.

ما در مقام اشکال به این مطلب فرضی را مطرح می‌کنیم که در کلمات مرحوم امام، خوئی و شهید صدر وجود نداشت به این بیان که فرضی مرکب از صورت دوم و سوم تصور می‌کنیم و می‌گوییم عقل می‌گوید هر کدام مقید به التزام به خودش مع ترك الآخر است در نتیجه عقل می‌گوید عملاً ملتزم به یک طرف باش البته در صورتی که حتماً ترك دیگر را ترك کنی. طبق این فرض اشکالات وارده بر صورت دوم و سوم وارد نمی‌شود.

مثلاً یکی از اشکالات مطرح شده به فرض سوم توسط مرحوم خوئی این بود که ایشان در جواب کسی که می‌گفت اگر شما برای تخییر اشکال ثبوتی دارید و می‌گویید تخییر امکان ندارد پس چرا در اخبار و قاعده ثانویه تخییر مطرح است. ایشان فرمود در

اخبار، مسئله لزوم العمل بأحدهما مطرح است اما از فرض سوم لزوم فهمیده نمی‌شود چون عقل می‌گوید به یکی ملتزم باش و دیگری را ترک کن.

به نظر ما وقتی به عقل مراجعه کنیم و می‌گوییم اولاً شارع متعال دو حجّت برای ما فرستاده و ثانیاً ادله حجّیت می‌گوید هر دو حجّت‌اند، عقل نمی‌گوید هر دو را کنار بگذار بلکه می‌گوید اگر می‌توانی به یکی ملتزم شوی و دیگری را ترک کنی همین کار را انجام بده و این مقدار برای رفع تنافی کفایت می‌کند. کسی اشکال نکند که طبق مسلک طریقت و طبق بنای عقلاً گفتید هر دو ساقط می‌شود پس چطور اینجا چنین حرفی می‌زنید؟ در اینجا فرض این است که ادله لفظیه در فرض تعارض می‌گوید هر دو حجّت‌اند ولی طبق بنای عقلاء و در فرض تعارض، هر دو رأساً از حجّیت ساقط می‌شوند.

بررسی فرع فقهی در تعارض

در بحث اجتهاد و تقلید در جایی که دو مجتهد از نظر علم با یکدیگر مساوی‌اند همه قائل به تخییر هستند ولی عجیب است که در این بحث اکثراً قائل به تساقطند در حالی که موضوع هر دو بحث یکی است.

در عروه مسئله 13 چنین آمده «إذا كان هناك مجتهدان متساويان في الفضيلة (يعني علم) يتخير بينهما»^[1]. بحث تخییر در جایی که آراء هر دو مجتهد یکسان باشد ثمری ندارد اما بحث اصلی در جایی است که یک مجتهد بگوید هذا حرام و مجتهد دیگر بگوید هذا واجب. این دو فتوا یا دو اماره از دو مجتهد مساوی، با هم تعارض می‌کنند و ادله تقلید هم می‌گوید هر دو برای شما حجّیت دارد.

سوال این است که چرا شما اصل اولی در تعارض، که تساقط و رجوع به احتیاط باشد را در اینجا مطرح نمی‌کنید و نمی‌گویید اصل اولی در دو مجتهد مساوی که دارای فتاوی متعارض هستند، تساقط است؛ البته این حرف بنابراین است که در اخبار ثانویه قائل به تعدی شده و بگوییم اخبار اختصاص به تعارض بین اخبار ندارد. البته خیلی‌ها از مورد روایات تعدی نکرده‌اند.

مرحوم امام در جواب از این اشکال می‌فرماید شاید نصّ معتبری در نزد فقها بوده^[2]. به نظر ما این احتمال خیلی بعید است نصّی داشته باشیم مبنی بر این که اگر دو نفر مساوی بودند شما مخیر هستید تا چه رسد که بخواهیم این را به قاعده ثانویه هم ببریم.

دیدگاه مرحوم خوئی در حجّیت تخییری

مرحوم خوئی (قدس سره) نسبت به حجّیت تخییری^[3] می‌فرماید معقول نیست. عبارت چنین است «أن الحجية التخييرية لا معنى محصل لها». در توضیح می‌گویند در واجبات تخییری مثل خصال کفاره، قدر جامع بین خصال کفاره متعلق برای وجوب است ولی معنا ندارد وقتی بین دو روایت تعارض واقع شد، قدر جامع فرض کنیم یعنی بگوییم شارع قدر جامع بین روایتی که می‌گوید هذا حرام و روایتی که می‌گوید هذا واجب را موضوع علم تعبّدی قرار داده چون امکان ندارد جامع بین وجوب و حرمت طریق به واقع قرار بگیرد.

البته در ادامه استدراکی دارند و می‌گویند «اللهم إلا أن يرجع إلى إيكال أمر الحجية إلى اختيار المكلف بان يتمكن من أن يجعل ما ليس بحجة حجة بأخذ فتوى أحد المتساويين» مگر اینکه بگوییم حجّیت تخییری یعنی شارع اختیار حجّیت یکی از این دو را به مکلف داده^[4].

به نظر ما ولو تصور این مطلب صحیح است اما واقعیت خارجی ندارد چون معنا ندارد بگوئیم شارع اختیار حجیت را دست مکلف داده است.

مرحوم خوئی به تبع مرحوم نائینی و شیخ در مورد خبر واحد ظنی که توسط شارع حجت قرار داده شده تعبیر علم تعبیدی دارند یعنی شارع آنرا به منزله علم قرار اده است. در جای خود گفتیم ما به تبع مرحوم امام و والدیمان این مبنا را قبول نداریم. مرحوم خوئی طبق همین مبنا در جای دیگر می فرماید «جعل الحجية على هذا و ذاك يستلزم الجمع بين الضدين أو النقيضين لان مرجعه الى أن الشارع قد اعتبر المكلف عالماً بالحرمة و عالماً بعدمها».

علم تعبیدی به متناقضین معنا ندارد چون اگر یک روایت گفت یک چیز واجب و روایت دیگر گفت حرام است، باید شارع ما را متعبد به علم به حرمت و وجوب کند در حالی که این مسئله محال است^[5].

بازگشت به تحقیق در اصل اولی در تعارض

به نظر ما در میان احتمالات موجود تخییر بهترین احتمال است چون احدهمای معین سبب ترجیح بلا مرجح است و احدهمای غیر معین هم استحاله تعلق حجیت به امر مبهم را در پی دارد و حجیت هر دو هم اشکال تعبد به متناقضین را پیش می آورد. بین تساقط و تخییر هم، تخییر اقل محذوراً است.

البته گفتیم تخییر مدنظر ما غیر از تخییری است که در مسئله فرعی مطرح می شود. در مسئله تخییری گفتیم عنوان احدهما قابل صدق است چون تصور قدر جامع امکان دارد اما در مانحن فیه قدر جامع بین ضدین معنا ندارد. اگر عنوان انتزاعی را هم مطرح کنید باز در مانحن فیه امکان ندارد چون به این معناست که هر یک از این دو مطلوب شارع است در حالی که چنین نیست. تخییر مدنظر ما تخییری است که عقل بر آن حاکم است و می گوید عملاً به یکی التزام پیدا کن که از آن به تخییر عملی نیز می توان تعبیر کرد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] العروة الوثقى (المحشى)، ج 1، ص: 20.

[2] تنقیح الأصول، ج 4، ص: 669: ...اتفاق العلماء و إطباقهم على التخییر- فی المجتهدين المختلفين فی الفتوى المتساويين فی الفضل فی تقلید أيهما شاء، مع أن مقتضى حكم العقل جزماً و القاعدة العقلانية، هو التساقط، كما فی كلّ حجة معتبرة من جهة الطريقية و الكاشفية عن الواقع- وجود نصٍّ معتبر عندهم عليه، أو وصول هذا الحكم من الأئمة عليهم السلام يداً بيد، كشفاً جزمياً، و لذا حكموا بالتخییر...

[3] حجیت تخییری یعنی تخییر در حجیت یا تخییر در مسئله اصولی که در مقابل حجیت فرعی قرار می گیرد. حجیت فرعی در واجبات تخییری مثل خصال کفاره و حجیت اصولی در تخییر بین دو دلیل مطرح می شود.

[4] التنقیح فی شرح العروة الوثقى، الاجتهاد والتقليد، ص: 122 و 123: أن الحجية التخیيرية لا معنى محصل لها حيث أن الحجة بمعنى الطريقية و الوسطية فی الإثبات أعنى جعل ما ليس بعلم علماً تعبداً إذا ما معنى كون الحجة تخیيرية؟! فإن أريد بها أن الجامع بين ما أدى من الأمارات إلى حرمة شيء و ما أدى إلى وجوبه قد جعل علماً تعبداً و طريقاً مستكشفاً عن الواقع على ما ذكرناه فی الواجبات التخیيرية و قلنا إن الواجب التخییری هو الجامع بين الفعليين و الخصوصيات الفردية أو النوعية كلها خارجة عن حيز الطلب إلا أن المكلف له أن يطبقه على هذا و ذاك فهو و إن كان امراً معقولاً فی نفسه إلا أنه فی الحجية مما لا محصل له فان اعتبار الطبيعي الجامع- بين ما دل على وجوب شيء و ما دل على حرمة- علماً تعبداً و حجة كاشفة عن الواقع معناه أن

الجامع بين المتنافيين قد جعل طريقا إلى الواقع، و لا معنى لجعل الجامع بين الضدين- مثلا- طريقا و كاشفا عن الواقع فلا معنى للحجة التخيرية اللهم إلا أن يرجع إلى إيكال أمر الحجية إلى اختيار المكلف بان يتمكن من أن يجعل ما ليس بحجة حجة بأخذه فتوى أحد المتساويين لأنه حينئذ قد جعل الفتوى المأخوذ بها حجة فعلية و طريقا إلى الواقع بعد ما لم يكن كذلك و الحجية التخيرية- بهذا المعنى- صحيحة إلا أنها ليست موردا للاستصحاب لابتلائه بالمعارض.

[5] التنقيح في شرح العروة الوثقى، الاجتهاد والتقليد، ص: 168: الحجية التخيرية غير معقولة لأنها بمعنى جعل الحجية على هذا و ذاك يستلزم الجمع بين الضدين أو النقيضين لان مرجعه الى أن الشارع قد اعتبر المكلف عالما بالحرمة و عالما بعدمها، أو عالما بحرمة شيء و عالما بوجوبه، و من هنا قلنا إن إطلاق أدلة الحجية غير شاملة لكلتا الفتويين لاستلزام حجيتهما معا الجمع بين الضدين أو النقيضين.